

بررسی به‌گویی دشواژه‌ها در شاهنامه فردوسی:

رویکردی معنی‌شناختی (ص ۴۱-۶۴)

سیف‌اله ملایی پاشایی^۱، خیرالنساء محمدپور^۲

چکیده

در پژوهش حاضر سعی شده است که به عفت و حیای کلام فردوسی از زاویه‌ای نو نگریسته شود. لذا به تحلیل سازوکارهای ساخت معنای به‌گویانه در شاهنامه فردوسی با استناد بر رویکردی معناشناختی و به پیروی از طبقه‌بندی وارن (۱۹۹۲) پرداخته شده است. وی با اتخاذ رویکردی صوری و معنایی انواع مختلف ارتباط که منجر به تغییر مصداق و نوآوری معنایی می‌شود را به دست می‌دهد. این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی به انجام رسیده است و داده‌های آن از شاهنامه فردوسی به تصحیح جلال خالقی مطلق (۱۳۶۶-۱۳۸۶) استخراج شده است. نمونه‌های به‌گویانه دشواژه‌ها در لایه‌لای بیت‌های شاهنامه جست‌وجو و پیدا شد؛ سپس ساخت معنایی آن‌ها بررسی و معنای ضمنی بین فردی و سازوکار به‌گویانه آن‌ها واکاوی شد تا به این اهداف نایل شویم: نخست، فردوسی چگونه از واژگان برای خلق معنای بافتی نو و بیان سربوشیده پدیده‌های حساس استفاده کرده است؟ و دیگر، فردوسی برای ایجاد به‌گویی در حوزه دشواژه‌ها از چه شگردهایی استفاده کرده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مهم‌ترین شگردهای به‌گویانه فردوسی به‌ترتیب بسامد عبارت‌اند از: به‌گویی استعاری، واژه‌میهم، اطناب به‌گویانه، استلزام معنایی به‌گویانه، به‌گویی کنایی، ویژه‌سازی به‌گویانه و واژگون‌سازی به‌گویانه. کاربرد مکرر و ماهرانه دشواژه در متون منظوم و منثور کهن فارسی، بی‌توجهی یا درک نکردن معنای تلویحی به‌واژه‌ها و یا حذف آن‌ها توسط برخی شارحان شاهنامه، و نبود مطالعه به‌گویی در شاهنامه به‌روش‌های نظام‌مند زبان‌شناختی از دلایل اهمیت این پژوهش است.

کلیدواژه‌ها: به‌گویی، حسن تعبیر، دشواژه، تابو، شاهنامه، معنی‌شناسی، وارن، زبان‌شناسی اجتماعی.

s_mollaye@pnu.ac.ir

۱. استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

n.mohamadpour94@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران

The Study of Euphemism in *Shahnameh*: A Semantic Approach

Sayfollah Mollaye Pashaye¹, Kheironnesa Mohammadpour²

Abstract

The present study investigates the mechanisms of euphemism in *Shahnameh*. It is assumed that euphemism is the conscious or unconscious substitution of harsh, unpleasant, or embarrassing taboo words for a mild or indirect word or expression, used to reduce the negative sense and therefore keep the image of the audience and social self-concept. Accordingly, euphemism is closely related to the concept of politeness. Having extracted instances of euphemism and their literal meaning, we analyzed the contextual meaning of euphemism according to Warren's (1992) classification. The results indicate that metaphor, vague term, circumlocution, semantic implication, metonymy, particularization, and reversal are respectively the most frequent mechanisms for creating novel contextual meaning. The significance of the study can be found first of all in the frequent and skillful use of taboo words in Persian classic poetic and prose texts; then, lack of attention or understanding of the contextual meaning of euphemisms by some commentators of *Shahnameh*; and finally, the lack of systematic linguistic research in understanding euphemism in *Shahnameh*.

Keywords: Euphemism, taboo words, *Shahnameh*, semantics, Warren, sociolinguistics

-
1. Assistant Professor, Department of Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran (corresponding author), email: s_mollaye@pnu.ac.ir
 2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran, email: n.mohamadpour94@gmail.com

۱. مقدمه

زبان‌شناسی اجتماعی آن شاخه از زبان‌شناسی است که با زبان به‌عنوان پدیده‌ای فرهنگی و اجتماعی سروکار دارد. این حوزه زمینه‌های گسترده‌ای را شامل می‌شود که مطالعات مربوط به زبان در بافت اجتماعی و چگونگی به‌کارگیری زبان در اجتماع، ذیل این عنوان قرار می‌گیرد. «زبان نه‌تنها برای بیان چیزی، بلکه برای پرهیز از گفتن بعضی چیزها نیز به کار برده می‌شود. بعضی از چیزها به زبان آورده نمی‌شوند، نه به‌خاطر اینکه نمی‌توان آن‌ها را گفت، بلکه به این خاطر که مردم درباره آن چیزها صحبت نمی‌کنند، یا اگر هم درباره آن‌ها صحبت کنند، به شیوه‌ای کاملاً غیرمستقیم بیان می‌کنند» (وارداف^۱، ۲۰۰۶: ۲۳۸). این شیوه بیان غیرمستقیم در ادبیات زبان‌شناسی اجتماعی به‌گویی^۲ نامیده شده است. بررسی به‌گویی سابقه‌ای طولانی دارد و در قابوس‌نامه به‌عنوان «سخن‌دانی» چنین تعبیر شده است: «و سخن بود که بگویند به عبارتی که از شنیدن آن روح تازه گردد و همان سخن به عبارتی دیگر توان گفتن که روح تیره گردد ... پس پشت و روی سخن نگاه باید داشت و هرچه گویی بر روی نیکوتر باید گفتن تا هم سخن‌گوی باشی و هم سخن‌دان» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۵: ۴۴). به‌قول شریفی (۱۳۸۷: ۴۹۷) به‌گویی «آن است که به جای کلمات گستاخانه و بی‌پرده و غیرمؤدبانه از کلمات ملایم و مستور و مؤدبانه استفاده شود». به‌دیگر سخن، در واکنش به پیمان‌های اجتماعی، به‌گویی شگردی گفتمانی است برای پرهیز از اشاره مستقیم به بعضی مسائل حساس که به باور افراد جامعه بی‌ادبانه یا ناخوشایند شمرده می‌شود. به‌گویی می‌تواند دلایل و کارکردهای گوناگونی داشته باشد: رعایت ادب و مهارت‌های اجتماعی در روابط بین‌فردی (سرسپو فرناندز^۳، ۲۰۰۵)، حفظ وجهه اجتماعی گوینده، مخاطب و شخص ثالث (آلان و بریج^۴، ۱۹۹۱: ۱۶)، تقویت و افزایش نزاکت اجتماعی و حفظ خودانگاره اجتماعی طرفین گفت‌وگو و سازگاری روابط بین‌فردی (موسوی و بدخشان، ۱۳۹۵: ۱)، پنهان کردن دلهره‌ها و ترس‌های درونی (راوسان^۵، ۱۹۸۱: ۱)، ترس مذهبی یا وجدان اخلاقی و یا ادب (کاساس گومز^۶، ۲۰۰۹: ۲۲۷). بنابراین می‌توانیم به‌گویی را جایگزینی آگاهانه یا ناآگاهانه واژه‌ای به‌لحاظ ادب زشت یا عبارتی به‌لحاظ مذهب و اخلاق ناپسند و آزاردهنده با واژه‌ای نیکو یا عبارتی پسندیده و خوشایند برای کاهش بار معنایی منفی واژه‌ها و حفظ خودانگاره اجتماعی تعریف کنیم. آرامستان به‌جای قبرستان، سرویس بهداشتی به‌جای توالت، رشد منفی به‌جای رکود اقتصادی، دهک‌های پایین جامعه به‌جای فقرا، پیش‌بینی و بخت‌آزمایی به‌جای قمار، و خاله به‌جای سرپرست فاحشه‌خانه نمونه‌هایی چند از جایگزین‌سازی واژگانی به‌گویانه برای کاهش بار معنایی ناخوشایند واژه‌ها و حفظ وجهه اجتماعی در گفت‌وگوهای روزمره گونه‌های رسمی و عامیانه فارسی است. چنین واژه‌هایی را که در باور افراد جامعه زشت، ناپسند یا آزاردهنده هستند، دشواژه^۸

می‌نامند. دشواژه‌ها برآمده از قراردادهای اجتماعی و به‌گویی واکنشی نسبت به این قراردادها و ممنوعیت‌های اجتماعی است.

شاهنامه اثری است حماسی، آکنده از انواع رویارویی‌ها در میانه جنگ و نبرد، و ابراز عشق‌ورزی و بیان کینه‌توزی و رجزخوانی و مدیحه‌سرایی؛ و لاجرم نه‌تنها همانند بخشی از زندگی اجتماعی انسان‌ها که گاه بیش از آن، بیان دشواژه یا به‌کارگیری به‌گویی ضرورت پیدا می‌کند؛ که «در هجا، گوئی دشنام مده، پس چه دهم؟ / مرغ بریان دهم و بره و حلوا و حریر؟» (سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸). اما فردوسی از آنجا نزد همگان به ادب نامبردار است که در سرتاسر شاهنامه هیچ‌کجا دشواژه‌ای را در شعر خود نگنجانده است؛ زبان شاهنامه در پرده‌ای از عفاف و آزر م پوشیده است. «در شاهنامه همه‌چیز هست؛ از دوستی و دشمنی و خیانت و خوبی و بدی، ولی هرچه هست از دایره ادب و قاعده خارج نمی‌شود» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۳۰). حکیم طوس نه فقط به ادب پند داده که الگویی عملی از گفتار نیک به دست داده است. «او مانند پژوهشگری حسابگر، سی سال نشسته، نوشته‌اش را بازبینی کرده، و بدون اینکه بدیهه‌گو و مدیحه‌سرا باشد، در فکر کاری بادوام و بهینه بوده است» (رضا، ۱۳۸۴: پانزده).

لذا مقاله پیش رو می‌کوشد تا دریابد فردوسی از چه سازوکارهای واژگانی و معنایی برای به‌گویی دشواژه‌ها در شاهنامه بهره برده است. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی به انجام رسیده است و از طبقه‌بندی وارن^۹ پیروی می‌کند. داده‌های پژوهش از شاهنامه فردوسی به تصحیح جلال خالقی مطلق (۱۳۶۶-۱۳۸۶) استخراج شده است. نمونه‌های به‌گویانه دشواژه‌ها از لابه‌لای بیت‌ها پیدا و ساخت معنایی آن‌ها بررسی و بر اساس طبقه‌بندی وارن دسته‌بندی شدند تا دریابیم:

۱. فردوسی چگونه از واژگان برای خلق معنای بافتی نو و بیان سرپوشیده پدیده‌های حساس استفاده کرده است؟

۲. فردوسی برای ایجاد به‌گویی در حوزه دشواژه‌ها از چه شگردهایی استفاده کرده است؟

یکی از دلایل اهمیت این پژوهش آن است که در متون کهن فارسی بسیاری از شاعران، نویسندگان و مورخان چون بیهقی، ناصر خسرو، مولانا، سعدی، خاقانی و عبید زاکانی ماهرانه و هنرمندانه از دشواژه و ناسزا برای پیشبرد اهداف ایدئولوژیک، شخصی، آموزشی، سیاسی، و طنز اجتماعی استفاده کرده‌اند. «این ویژگی از آنجا به چشم می‌آید که در ادبیات اندک‌شمار شاعران آن دوره که در لغت‌نامه‌ها به شاهد واژه‌ها آمده، می‌بینیم که زبان شاعرانی چون منجیک ترمذی و عسجدی و حتی کسایی مروزی به هجو و دشنام و دریدگی و بی‌پروایی و الفاظ نادلیسند است» (ریاحی، ۱۳۸۰: ۳۱۱). دو دیگر اینکه بسیاری از خوانندگان و حتی شارحان شاهنامه - همان‌گونه که در بخش‌های بعدی مثال زده خواهد شد - متوجه

معنای تلویحی به‌گویی‌ها نشده‌اند، یا دریافتند و از بیان آن خودداری کرده‌اند. سه‌دیگر، نامورنامه باستان تاکنون بیشتر به‌عنوان اثری ادبی‌حماسی و مجموعه داستان‌های اساطیری و تاریخی مورد توجه قرار گرفته، و کمتر به‌روش‌های نظام‌مند زبان‌شناختی بررسی شده است، به‌ویژه بیان به‌گویانه فردوسی پیش‌تر واکاوی نشده است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

در زبان فارسی عبارت دشواژه از مفهوم واژه‌تابو برگرفته شده است. «ریشه واژه‌تابو به معنی ممنوعیت برگرفته از زبان تونگان^{۱۰} در اواخر قرن ۱۸ است. در زبان‌های پولینزیایی^{۱۱}، این کلمه به مفهوم قدغن بوده و برای هر شکلی از ممنوعیت استفاده می‌شده است» (لیدلیج^{۱۲}، ۱۹۷۳: ۲۱۳). به نوشته فروید (۱۳۶۲: ۴۵) «در زبان پولینزی واژه متضاد با تابو واژه نوآ به معنای معمولی و در دسترس همه است. بنابراین تابو به معنای غیرقابل وصول و محدود و ممنوع است». شفیع کدکنی (۱۳۸۶: ۳۳۵) نیز می‌گوید: «تابو در اصل به معنی هر چیزی است که یا به دلیل قدسیت، یا به دلیل ممنوعیت و حرام بودن و یا به دلیل پلیدی و نجاست نباید بدان نزدیک شد و درباره آن سخن گفت». طبق این تعاریف مفهوم تابو اشاره دارد به محدودیت‌هایی که بر اساس باورها، عادت‌ها، ارزش‌ها و کیش هر جامعه تعیین می‌شود. پس معیار هر جامعه برای تابو یا نوآ تلقی کردن رفتارها، ممکن است با معیارهای جوامع دیگر متفاوت باشد. در یک تقسیم‌بندی کلی، تابوها به هفت دسته تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: ۱. روابط جنسی همچون بوسیدن، هم‌بستری و هم‌آغوشی؛ ۲. نام بردن اندام‌های تناسلی؛ ۳. نام بردن مشروبات الکلی و مواد مخدر؛ ۴. واژه‌های قبیح و بی‌ادبانه؛ ۵. بیان بدرفتاری‌ها و عادات زشت اجتماعی؛ ۶. محرمات دینی و اعتقادی و ۷. محدودیت‌های سیاسی (شریفی و دارچینیان، ۱۳۸۸: ۱۲۸). به‌مثابه رفتارهای اجتماعی ممنوع در جامعه‌شناسی، می‌توان مفهوم تابو را در زبان‌شناسی به رفتارهای زبانی ممنوع تعبیر کرد. «در زبان‌شناسی نیز تابوها شامل عباراتی هستند که باید از آن‌ها پرهیز کرد یعنی به طور کلی نباید آن‌ها را در کلام و گفتار به کار برد، زیرا کاربرد آن‌ها از لحاظ اجتماعی ناپسند است و باعث شرمندگی افراد می‌شود» (فضایی، ۱۳۸۷: ۴۹).

در فرهنگستان زبان فارسی برای واژه‌تابو معادل دشواژه به‌تعریف «واژه‌هایی که بیان آن‌ها در نزد قومی به دلایل مذهبی یا رعایت ادب پسندیده نیست» پیشنهاد شده است (فرهنگستان، ۱۳۹۵: ۱۲). دشواژه و به‌گویی دو روی یک سکه‌اند، چرا که به‌گویی همانا واکنشی زبانی به ممنوعیت‌های فرهنگی و قراردادهای اجتماعی است. واژه به‌گویی در ادبیات فارسی به «حسن تعبیر، خوش‌نوایی گفتار (نوروزی و

عباس زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۰)، پاک‌واژگی (ابرامز، ۱۳۸۴: ۱۳۳)، شیرین‌لحنی (اختیار، ۱۳۴۸: ۱۴۰)، نهان کردن کلمات نامطلوب (همان، ۱۴۸)، خوش‌گویی (رزمجو و بلوج، ۱۳۹۱: ۱۰۱) و حیل‌گری در بیان (احمدمختار، ۱۳۸۶: ۲۱۱) ترجمه شده است» (به نقل از پیروز و محرابی، ۱۳۹۴: ۸۳). در واقع، به‌گویی «شگردی است برای جایگزین کردن واژه خوشایند به جای واژه ناخوشایند که به دلیل ترس مذهبی، وجدان اخلاقی و یا ادب استفاده می‌شود» (کاساس‌گومز، ۲۰۰۹: ۷۲۷). انوشه و دیگران (۱۳۸۱: ۵۲۸) نیز به‌گویی را چنین تعریف می‌کنند: «به‌کارگیری واژگان و عبارات خوش‌آهنگ، خوش‌آیند و مؤدبانه به جای واژگان و عبارات خشن، گستاخانه، رک و محاوره‌ای را گویند». در همین راستا، فان^{۱۳} (۲۰۰۶: ۷۱) به‌گویی را «عبارات غیرمستقیم، مبهم و خوشایندی می‌داند که جایگزین واژه‌ها و عبارات صریح و ناخوشایند می‌شوند».

اگر بخواهیم از دید معناشناختی به فرایند به‌گویی بنگریم، به‌گویی همانا خلق معنای بافتی نو و به‌کارگیری به‌واژه برای بیان مفهومی متفاوت با معنی لغوی آن است. در واقع همان‌گونه که وارن (۱۹۹۲: ۱۲۸) می‌گوید، «در قریب به یک دهه گذشته زبان‌شناسان مکاتب مختلف کم‌کم دریافتند معانی واژگان ثابت و مشخص نیست بل پویا است و در شرایط مختلف این موضوع قابل بررسی است». یکی از این شرایط مختلف، کاربرد به‌گویانه است که در آن معنای قاموسی به‌واژه از معنای بافتی آن متمایز است چرا که سازوکار به‌گویانه معنای بافتی به‌واژه را از یک سری مشخصه‌های درونی به مجموعه‌ای از ویژگی‌های بیرونی ارتباط می‌دهد. هرچند صورت‌بندی ظاهری یک واژه قابل انطباق با یک مصداق مشخص باشد، وانگهی گاهی انطباق یک به یک بین صورت و مصداق حفظ نمی‌شود و مصداق نو از آن واژه استنباط می‌شود.

در این راستا وارن (۱۹۹۲: ۱۳۵) به‌گویی را این‌گونه تعریف می‌کند: «آن‌گاه به‌گویی در کار است که پیام‌گیر دربابد به‌کارگیری برخی واژه‌ها یا عبارت‌ها، دال بر تمایل گوینده برای اشاره به پدیده‌ای حساس، به شیوه‌ای مؤدبانه و یا پنهانی است». در این تعریف، سه مولفه وجود دارد: الف) مصداق مورد نظر، پدیده‌ای حساس محسوب می‌شود، از این جهت که ارتباط معنای بافتی و معنای غیربافتی در حوزه‌های معنایی چون مرگ، جنایت، واقعیت‌های ناخوشایند سیاسی و نظامی، مواد مخدر، نقص جسمی و روحی، فضولات بدن و روابط جنسی تبیین می‌شود؛ ب) عبارت به‌گویانه ملایم‌تر، مؤدبانه‌تر و غیرمستقیم‌تر از عبارت اصلی پنداشته می‌شود؛ و ج) پیام‌گیر ممکن است واژه جایگزین از سوی گوینده را ناشی از ادب و آزر می‌وی و به‌عنوان به‌گویی تلقی بکند یا نکند.

بنابراین اگر واژگان در شرایط خاصی ادا شوند که سه مؤلفه فوق برآورده شود، آنگاه ممکن است مصداق‌هایی را بپذیرند که در مجموعه معنای قاموسی‌شان قرار ندارد. درک و پذیرش مصادیق بافتی جدید مشروط است به اینکه بپذیریم: «نخست معنای قاموسی، معنای غیربافتی است؛ دیگر، پیام‌گیر از مصادیق بافتی و تحت‌اللفظی واژه جایگزین آگاه است؛ و در صورتی که نوعی ارتباط آشکار بین مصداق بافتی جدید و معنای قاموسی آن واژه وجود داشته باشد، پیام‌گیر مصداق به‌گویانه مورد نظر را در خواهد یافت» (همان: ۱۲۹). وی انواع مختلف ارتباط که منجر به تغییر معنا می‌شود را شامل ویژه‌سازی^{۱۴}، استعاره^{۱۵}، استلزام معنایی^{۱۶}، مجاز^{۱۷}، کم‌گفت^{۱۸}، مبالغه^{۱۹}، و واژگون‌سازی^{۲۰} یا ترکیبی از آن‌ها برمی‌شمارد که هر یک در پی تعریف و تشریح خواهد شد.

۲-۱. استعاره به‌گویانه

در به‌گویی‌های استعاری، واژه‌ای خوشایند جایگزین واژه‌ای ناخوشایند می‌شود طوری که بین مصداق‌های تحت‌اللفظی و مصداق‌های بافتی آن دو حداقل یک ویژگی مشترک وجود داشته باشد (وارن، ۱۹۹۲: ۱۳۲). جایگزین‌های به‌گویانه از طریق قیاس ایجاد می‌شوند (همان: ۱۴۵). برای نمونه فردوسی و سعدی در وصف «پیری» به استعاره می‌گویند: «پر از برف شد کوهسار سیاه» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۵۷) یا «چو کوه سبیدش سر از برف موی» (سعدی، ۱۳۲۰: ۱۵۵). بیهقی (۱۳۸۶: ۲۳۲) نیز در واقعه مرگ حسنک وزیر به دار آویخته شدنش را «لاجرم چون سلطان پادشاه شد این مرد بر مرکب چوبین بنشست» به‌گویی می‌کند.

۲-۲. ویژه‌سازی به‌گویانه

در فرآیند ویژه‌سازی یا تفصیل، دشواژه با واژه‌ای عام‌تر جایگزین می‌شود که از لحاظ مقوله‌بندی معنایی در سطح بالاتری قرار دارد. به عبارت دیگر «مصداق بافتی جدید به‌واژه زیرمقوله مجموعه مصداق‌های تحت‌اللفظی کلمه مورد نظر است» (وارن، ۱۹۹۲: ۱۳۲). مصداق‌های به‌واژه جامع‌تر است و مصداق‌های معانی قاموسی دشواژه را نیز شامل می‌شود، تا این ارتباط غیرمستقیم و انتزاعی‌سازی از تأثیر معنای منفی دشواژه بکاهد. به عنوان مثال در «دیشب که دختر رز بی‌برده جلوه‌گر نشد / نزدیک ما نیامد از دست بی‌نمازی» (طغرا) (دهخدا، مدخل «بی‌نمازی») بی‌نمازی حاصل تعمیم معنایی دشتان و ناپاکی زن است یا در جملات «قاچاقچیان برای آلوده کردن جوانان کار پژوهشی انجام می‌دهند» و «دختر همسایه اهل بی‌زینس است» زیرمقوله‌های اعتیاد و خودفروشی به سطح انتزاعی‌تر آلودگی و تجارت منتقل می‌شود و

بار معنایی منفی این واژه‌ها با تغییر سطح مقوله، برجستگی خود را از دست می‌دهد. پیام‌گیر برای تعمیم معنی به‌واژه به مصداق‌های بیشتر و فهم استلزام معنایی باید از دانش پیش‌زمینه‌ای و اطلاعات بافتی یاری جوید، پس گسترش معنایی به‌گویانه وابسته به بافت زبانی است.

۲-۳. استلزام معنایی به‌گویانه

اگر رابطه سببی بین دو جمله به صورت رابطه مقدم به تالی و مفهوم یک جمله در گرو مفهوم جمله دیگر باشد، استلزام معنایی در کار است. یعنی اگر الف (مصدق تحت‌اللفظی) معتبر باشد، آنگاه ب (مصدق جدید) نیز معتبر است (وارن، ۱۹۹۲: ۱۴۲). در هنگام به‌گویی از طریق این سازوکار، پیام‌رسان با انتخاب مصداق تحت‌اللفظی جمله، مفهوم ناخوشایند دیگری - مصداق بافتی جدید - را به صورت تلویحی اراده می‌کند که از معنای تحت‌اللفظی واژه‌ها فراتر می‌رود. پیام‌رسان زیرک می‌تواند به‌گونه‌ای از کلمات استفاده کند که به پیام‌گیر القا کند استلزام معنایی وجود دارد و او بار معنایی منفی را استنباط کند. به این ترتیب پیام‌گیر بر حسب اطلاعات موجود درون جمله به اطلاعات دیگری دست می‌یابد. اما بدون دانش زمینه‌ای و آگاهی از بافت زبانی، ممکن است فهم استلزام معنایی دچار مشکل شود (همان، ۱۴۴). با توجه به این موارد، وارن صورت‌بندی کلی استلزام معنایی را به صورت زیر ارائه می‌کند: اگر X معتبر باشد، Y نیز (احتمالاً) معتبر است. این گفته حافظ (۱۳۲۰: ۵۶) «یکسر از کوی خرابات برندت به بهشت» را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد که اگر تو به بهشت رفته‌ای، بنابراین مرده‌ای. معنای تلویحی مردن که ناخوشایند است، به‌طور مستقیم بیان نشده است؛ تلخی بیان مرگ با شیرینی گفتن از بهشت در هم آمیخته است و شنونده باید با استفاده از فرایند استلزام از دانش پیش‌زمینه‌ای و بافت زبانی آن را استنباط کند.

۲-۴. مجاز به‌گویانه

در فرایند مجاز واژه در معنایی غیر از معنای تحت‌اللفظی آن به کار می‌رود به‌گونه‌ای که رابطه‌ای نزدیک و مناسبتی بین معنای تحت‌اللفظی و معنای مجازی وجود داشته باشد (وارن، ۱۹۹۲: ۱۳۱). مجاز رابطه سببی، کل به جزء، مکانی، هم‌ارزی^{۲۱}، مالکیت، مجاورت^{۲۲}، قرابت^{۲۳}، و شدت^{۲۴} را بین مصداق تحت‌اللفظی و بافتی برقرار می‌کند (همان، ۱۴۷). عبارت «فرار مغزها» را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: مغز یعنی کسی (مصدق بافتی) که دارای (رابطه کل به جزء) مغز (مصدق تحت‌اللفظی) است. از مغز برای اشاره به افراد باهوش استفاده می‌کنیم چون می‌خواهیم بر هوش آن‌ها تمرکز کنیم که با مغز آن افراد در ارتباط است. در بیت «من ملک بودم و فردوس برین جایم بود/ آدم آورد در این دیر خراب

آبادم» حافظ (۱۳۲۰: ۲۱۶) به علاقه مجاورت انسان را که در بهشت در مجاورت ملک بوده، برمی‌کشد و ملک خطاب می‌کند. در به‌گویی مجازی، با تغییر اسم و تمرکز بر مصداقی که بار معنایی خنثی یا خوشایند دارد، موضوع ناخوشایند را به حاشیه می‌رانیم.

۲-۵. کم‌گفت به‌گویانه

در کم‌گفت به‌گویانه معنای بافتی مورد نظر پیام‌رسان در صورتی از معنای تحت‌اللفظی به‌واژه برداشت می‌شود که ویژگی‌های معنایی مورد نظر از حد خود ضعیف‌تر یا ملایم‌تر بیان شود یا تنها قسمتی از آن بیان می‌شود (همان، ۱۳۲). مانند داروی آرام‌بخش (مواد مخدر) که تنها وجه آرام‌بخشی را بیان کرده است و بار معنایی منفی دیگر وجوه آن، مانند اعتیادآوری شدید و بیماری‌های ناشی از مصرف آن را پنهان کرده است. در «ای مَخْتَّ پیش رفته از سپاه/ بر دروغ ریش تو ... گواه» (مولوی، ۱۳۸۵، دفتر ۵، بیت ۳۳۹۰) لفظ رکبک با سه نقطه (...) به کم‌گفت به‌گویی شده است. همچنین جهت حفظ قداست، لفظ جلاله الله بدین‌گونه «...» نوشته می‌شود.

۲-۶. مبالغه به‌گویانه

در مبالغه به‌گویانه معنای بافتی مورد نظر پیام‌رسان در صورتی از معنای تحت‌اللفظی به‌واژه برداشت می‌شود که ویژگی‌های معنایی مورد نظر از حد خود شدیدتر یا برجسته‌تر بیان شود و باعث تقویت بار معنایی مورد نظر گردد (همان، ۱۳۲). مثلاً با اینکه کسی برای اقامت یا صرف ناهار و شام از مهمان هزینه‌ای دریافت نمی‌کند، در واژه‌های مهمان‌پذیر، مهمان‌سرا و مهمان‌خانه و ... (که همه ملزم به پرداخت هزینه هستند)، از واژه «مهمان» استفاده شده است؛ در این واژه‌ها، معنی خوشایند «مهمان» برجسته شده است (موسوی و بدخشان، ۱۳۹۳: ۱۴).

۲-۷. واژگون‌سازی به‌گویانه

در این شیوه، برای ایجاد معنای به‌گویانه، دشواژه با واژه متضاد آن که بار معنایی مثبت دارد جایگزین می‌شود: «ز آنکه نامی بیند و معنیش نی/ چون بیابان را مفازه گفتنی» (مولوی، ۱۳۸۵، دفتر ۵، بیت ۳۳۶۵)؛ در زبان عربی به بیابان بی آب و علف که گیر افتادن در آن مرگ حتمی به دنبال دارد، «مفازه» می‌گویند که در اصل به معنی جای فوز و رستگاری است. برای دوری از بدی‌ها و ناخوشی‌ها به تیمن، از این مصداق‌ها با نام نیک یاد می‌کنند.

وارن (۱۹۹۲: ۱۳۲) با اتخاذ رویکردی صوری و معنایی از این هفت شگرد به‌عنوان ابزارهای اصلی نوآوری معنایی به‌گویانه نام می‌برد و می‌گوید که شگردهای دیگری مثل حذف، بازتعریف، مضاعف سازی، اطناب^{۲۵}، رد خلف، واژه‌های مبهم، و عبارات اشاره‌ای هم در کارند که کم‌کاربردترند. در بخش بعدی، نمونه بیت‌هایی از شاهنامه را به‌طور نظام‌مند بررسی خواهیم کرد و سازوکارهای بیان مؤدبانه و ضمنی موضوعات حساس و تابو را بر اساس این طبقه‌بندی تشریح خواهیم نمود.

۳. تجزیه و تحلیل داده‌ها

در شاهنامه به مناسبت موضوع داستانی آن، صحنه‌ها و گفت‌وگوها و موقعیت‌هایی وجود دارد که بیان صریح و نام بردن آشکارشان به‌لحاظ مفهوم ادب و حفظ وجهه اجتماعی پذیرفته نیست اما فردوسی با شگردهای زیبایی و لطافت ادبی در عین حفظ انگاره اجتماعی مطلب را به خواننده و شنونده خویش منتقل کرده است. در هر یک از موارد رخداد به‌گویی سعی می‌کنیم نخست مصداق‌های تحت‌اللفظی به‌واژه در شاهنامه را بیابیم، سپس با تصریح معنای ضمنی بین فردی سازوکار به‌گویانه فردوسی را واکاوییم و طبق الگوی وارن (۱۹۹۲) طبقه‌بندی کنیم. داده‌های پژوهش از شاهنامه فردوسی به تصحیح جلال خالقی مطلق (۱۳۶۶-۱۳۸۶) استخراج شده است و برای ارجاع شماره بیت‌ها در آغازشان درج شده است.

۳-۱. پالایش طبع

در داستان نشیب بخت بزرگمهر، یکی از روزهای شکار وی به همراه پادشاه برای استراحت به سایه درختی پناه می‌برند. انوشیروان به خواب می‌رود و کلاغی گوهرهای بازوبندش را می‌خورد و می‌پرد. بزرگمهر این رخداد را نشانه نشیب بختش می‌پندارد و خموش لب به دندان می‌گزد؛ شاه بیدار که می‌شود، وزیر را درهم و دژم می‌بیند.

ج ۷ ۳۵۳۴ چو بیدار شد شاه و او را بدید / کزان سان همی لب به دندان گزید

ج ۷ ۳۵۳۶ گمانی چنان برد کو را به خواب / خورش کرد بر پرورش بر شتاب

ج ۷ ۳۵۳۷ بدو گفت کای سگ تو را این که گفت / که پالایش طبع بتوان نهفت؟!

ج ۷ ۳۵۳۸ نه من اورمزدم و گر بهمنم / ز خاکست وز باد و آتش تنم

در مصرع دوم بیت ۳۵۳۷ عبارت پالایش طبع نوعی بیان غیرمستقیم است. واژه پالایش سه بار در معانی صافی کردن «از ایشان ترا دل پر آرایش است / گناه مرا نیز پالایش است» و تراوش «دگر آنکه بر جای بخشایش است / برو بر مژه جای پالایش است»؛ و واژه طبع هشت بار در معانی سرشت و

فطرت «جوانی بیاید گشاده زبان / سخنگوی و خوش طبع و روشن روان»، و ذوق شاعری «اگر بخت یکباره یاری کند / بر این طبع من کامکاری کند»، در شاهنامه آمده است. اما باهم آبی پالایش طبع بدیع است و در این مصرع با مصداقی متفاوت از جمع مصادیق تحت‌اللفظی این دو واژه به کار رفته است. در اینجا شاعر به جای بیان واژه ناخوشایند مورد نظرش تنها درباره آن صحبت کرده است و ویژگی‌های آن را توصیف نموده است. زیرا اسم اصلی، بار معنایی منفی دارد و گوینده با تغییر سطح مقوله و بیان غیرمستقیم از بار منفی آن کاسته؛ پالایش طبع به معنی پالودن سرشت از ناپاکی‌ها و دفع فضولات است. در این اطناب به گویانه، خواننده با اطلاعات بافتی بیت‌های ۳۵۳۴ تا ۳۵۳۸ می‌تواند به مصداق تلویحی مورد نظر شاعر پی ببرد. خورش زودتر از آنچه باید به پرورش رسیده است (بیت ۳۵۳۶) و در نتیجه برمی‌آید که از پادشاه کاری سر زده است که موجب نیش خند بزرگمهر گشته است (۳۵۳۴) و از شرم آن انوشیروان به خشم آمده و آن را این‌گونه توجیه می‌کند: «ز خاکست وز باد و آتش تنم» (۳۵۳۸). نمونه‌های اطناب به گویانه امروزی در این حوزه معنایی، عباراتی چون آب دهان (نف) و باد گلو (آروغ) است؛ شایان ذکر است این اطناب‌ها با گذشت زمان و تکرار، تبدیل به به‌گویی‌های تثبیت‌شده‌ای گشته‌اند.

مهرآبادی (۱۳۷۹: ۳۹۶) در شرح این داستان هرچند به این بیان به گویانه پی برده است اما شگردی یکسان اتخاذ می‌کند: «پالایش طبع به معنی دفع فضولات است» و از بیان صریح دشواژه می‌پرهیزد. هم چنین است کزازی (۱۳۹۱: ۶۴۰) «...پنداشت که مگر در خواب، خورش در پرورش شتاب گرفته است و ناگاه و به ناگاه تیزی از او جسته است». اما خالقی (۱۳۷۶: ۳۶۷) برداشتی متفاوت از بیت‌های بالا دارد: «مع ذلک روزی خسرو گمان برد که بزرگمهر می‌خواسته در خواب به او جوهر بخوراند...». با توجه به این موارد، معنای ضمنی بین‌فردی در این گفتمان را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد:

الف. من از اطناب استفاده می‌کنم، زیرا می‌خواهم وجهه اجتماعی خود را حفظ کنم.

ب. من به‌جای بیان صریح دشواژه، درباره آن صحبت می‌کنم.

۳-۲. شایسته‌کار

در داستان کشته شدن ژنده‌رزم، تهمتن جامه ترکان پوشید و پنهانی نزدیک پایگاهشان شد. رستم از دور آن مردان بنشسته در بزم را می‌نگریست تا اینکه:

ج ۲ ۴۵۷ به شایسته کاری برون رفت ژند / گوی دید بر سان سرو بلند

راوی به زیرکی به‌گونه‌ای از کلمات استفاده کرده که به پیام‌گیر القا کند در این گفتمان به‌گویی در کار است. نخست به کار بردن واژه مبهم کار؛ پیام‌گیر درمی‌یابد که گوینده آگاهانه از دادن اطلاعات

دقیق دربارهٔ رخداد ناخوشایند یا مفهومی حساس خودداری می‌کند و این عبارت بار معنایی به‌گویانه دارد. پس خواننده برای درک مصداق بافتی مورد نظر باید معنای آن عبارت را از یک سری مشخصه‌های درونی به مجموعه‌ای از ویژگی‌های بیرونی ارتباط بدهد. در واقع براساس دانش پیش‌زمینه‌ای خود و بافت زبانی موجود به تفسیر و تعبیر واژه مبهم می‌پردازد. از سوی دیگر اگر انجام کاری شایسته باشد، نیاز به مخفی کردنش نیست، پس واژگون‌سازی گوینده برای تأکید بر تابو و ناشایست بودن بیان آن است. همان‌گونه که مثلاً وقتی کارمندی پشت میز نیست می‌گوییم: برای رفع نیازی بیرون رفته پس احتمالاً در آبدارخانه یا سرویس بهداشتی است؛ وقتی کسی پس از باده‌نوشی از جمع اردو خارج شده و به جایی تاریک و خارج از دید رفته تا کاری مبهم (خصوصی) انجام دهد که بیان صریحش شایسته نیست، پس ژند برای قضای حاجت رفته است. درواقع شاعر با شگرد استلزام معنایی و تضاد به‌گویانه از بار معنایی منفی رخداد می‌کاهد و پیام‌گیر با درک و استنباط خود، معنای ناخوشایند پیام را درمی‌یابد. البته وارن (۱۹۹۲) نسبت به احتمال درست درک نشدن به‌گویی‌هایی که از طریق این سازوکار تولید می‌شوند، هشدار می‌دهد. واژه شایسته ۵۱ بار به معنای سزاوار و زبینه در شاهنامه آمده است. واژه کار ۱۶۱۵ بار در شاهنامه آمده به معنای فعل، کردار، جنگ، سعی، ساختمان، (مجازاً) حادثه ناگوار. همچنین با واژگان دیگر ترکیب‌های به‌گویانه دیگری نیز به دست داده است، مانند «به کار زنان تیز بودی برش / همی نرم جائی بجستی سرش» (کار زن: هم‌آغوشی با زنان)، یا «چو فرغار برگشت و آمد به راه / به کار آگهی شد به ایران سپاه» (کار آگهی: جاسوسی).

نمی‌توان حدس زد مهرآبادی (۱۳۷۹: ۴۱۹) متوجه معنای تلویحی نشده است یا آگاهانه این به‌گویی را حفظ کرده است: «ژنده رزم از برای کاری از آنجا به بیرون رفت». صورت‌بندی واژگون‌سازی و استلزام معنایی به‌گویانه فوق در این گفتمان این‌گونه است:

الف. من از واژه مبهم استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم از کلمات نامناسب استفاده کنم.

ب. من از واژگون‌سازی استفاده می‌کنم، زیرا می‌خواهم بر حساسیت موضوع تأکید کنم.

پ. اگر مصداق تحت‌اللفظی (شایسته‌کاری) معتبر باشد، آنگاه (احتمالاً) مصداق بافتی جدید (قضای

حاجت) نیز معتبر است.

۳-۳. شکار

ج ۱ ۵۴۰ همه بود بوس و کنار و نبید مگر شیر کو گور را نشکرید

در این بیت شاعر داستان دیدار پنهانی زال و رودابه را نقل می‌کند و بیان می‌دارد که دو دل‌داده تا

صبح کنار هم بودند، باهم شراب می نوشیدند و از هم بوسه می گرفتند. اما معنای تحت‌اللفظی مصرع دوم با بیت‌های قبلی مرتبط و منسجم نیست: جز اینکه شیر گور را شکار نکرد. پیام‌گیر درمی‌یابد که گوینده از بیان این جمله مفهوم حساس یا آزرمتگین دیگری را در نظر دارد؛ اگر آن شیر یعنی زال، گورخر یعنی رودابه را شکار نکرد، بنابراین وصال، ساده و بدون هم بستری بوده است و کارشان از بوس و کنار و باده‌نوشی جلوتر نرفته. در اینجا درک مصداق تلویحی (معنای منتقل‌شدهٔ اضافی) رابطهٔ هم‌بستری در گرو مجموعه مصداقی بافتی شعر است و پیام‌گیر با درک و استنباط خود، معنای حساس و تلویحی پیام را درمی‌یابد. شاعر با شگرد استلزام معنایی به‌گویانه، به جای کلمات گستاخانه و بی‌پرده و غیرمؤدبانانه، با استفاده از کلمات ملایم و مستور و مؤدبانانه فرایند استخراج معنای ناخوشایند را بر عهدهٔ پیام‌گیر وامی‌گذارد و از بار معنایی منفی پیام می‌کاهد. در همین داستان پیش‌تر با همین شگرد و فعل شکار کردن می‌گوید: «کند حلقه در گردن کنگره / شود شیر شاد از شکار بره»، ولی در بیت «که هرکس که او خون اسفندیار / بریزد ورا بشکرد روزگار» چنین مصداق تلویحی برنمی‌آید. بدون اشاره به مصداق بافتی مورد نظر، مهرآبادی (۱۳۷۹: ۱۹۵) در شرح این بیت به «و بدین سان یکدیگر را در بر گرفته و نیبند می‌خوردند» و یغمایی (۱۳۷۲: ۶۸) نیز به «کنارش نشست، به گرمی در آغوشش کشید و گونه‌اش را از بوسه سیراب کرد» بسنده کرده‌اند. به این ترتیب، معنای ضمنی بین‌فردی حاصل از استلزام معنایی به‌گویانه را در این گفتمان می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد:

الف. من از استلزام معنایی استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم آشکارا این موضوع حساس را بیان کنم.

ب. اگر مصداق تحت‌اللفظی (شکار نکردن) معتبر باشد، آنگاه (احتمالاً) مصداق بافتی جدید (هم‌بستر

نشدن) نیز معتبر است.

۳-۴. بالین مشکین کردن

در گفتار همخوابگی فریدون با دختران جمشید که به اسارت در حرمسرای ضحاک بودند، چنین نقل شده است که به ضحاک گفتند: چه نشسته‌ای که فریدون پای در شبستان تو نهاده و در روز روشن چنین و چنان می‌کند و در شب تیره کارهای بدتری می‌کند:

ج ۱ ۴۰۶ شب تیره‌گون، خود بتر زین کند / به زیر سر از مشک بالین کند

واژهٔ مشک ۲۲۴ بار در شاهنامه تکرار شده است؛ به معنای «ناف آهوی ختائی که بسیار خوشبوست»،

جایگزین به‌گویانهٔ بالین مشکین کنایه از هم‌بالینی دارد؛ در این شگرد، برای ایجاد معنای به‌گویانه، توجه مخاطب از موضوع و رخداد اصلی که به لحاظ اجتماعی حساس است، به سمت اثر آن، عطری که بر

بالین مانده، جلب می‌شود. و اگر فریدون با دختران جمشید هم‌بالین شده، بنابراین طبق رابطه مقدم به تالی با آن‌ها بر خوابی داشته است. در اینجا شنونده باید با استفاده از فرایند استلزام، از بافت زبانی، معنای تلویحی جمله را استنباط کند. اشاره به تیرگی شب نیز جنبه پنهانی و شرارت افعال را برجسته می‌نماید تا پیام‌گیر جنبه منفی تلویحی را بهتر دریابد. مهرآبادی (۱۳۷۹) و یغمایی (۱۳۷۲) این بیت را شرح ولی به معنای مستور آن اشاره‌ای نکرده‌اند. با توجه به این موارد، معنای ضمنی بین‌فردی در این گفتمان را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد:

الف. من از به‌گویی کنایی استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم جزئیاتی درباره این موضوع ناخوشایند ارائه کنم.

ب. اگر مصداق تحت‌اللفظی (هم‌بالینی) معتبر باشد، آنگاه (احتمالاً) مصداق بافتی جدید (برخوابی) نیز معتبر است.

۳-۵. بی‌پدر

واژه «بی‌پدر» ۱۵ بار در شاهنامه تکرار شده است که در سه بیت مصداق مورد نظر گوینده با مصداق تحت‌اللفظی واژه متفاوت است:^{۲۶}

ج ۱ ۸۰۳ بدو گفت نزد منوچهر شو / بگوش که ای بی‌پدر شاه نو

ج ۴ ۳۷۰ نیاید ز شاهان کسی پیش تو / مگر این بد بی‌پدر خویش تو

ج ۸ ۱۸۲۳ بدو گفت بهرام کای بی‌پدر / بخون برادر چه بندی کمر؟

پیام‌گیر باید از دانش زمینه‌ای و اطلاعات بافتی حدس بزند که منظور پیام‌رسان این نیست که فرد مورد نظر بدون سرپرست است بلکه می‌خواهد اصل و نسب وی را مورد سؤال قرار دهد. گوینده واحد واژگانی اصلی را بیان نمی‌کند، بلکه آن‌ها را توصیف می‌کند. اینکه کسی از پشت پاک هست یا نیست به پدرش بستگی دارد. در مورد این واژه باید در نظر داشت که با گذشت زمان، این اطناب به‌گویانه تثبیت شده و تبدیل به دشوازه گشته است، به همین دلیل مهرآبادی (۱۳۷۹) مستقیماً از همین واژه در شرح خود استفاده کرده است. با توجه به این موارد، معنای ضمنی بین‌فردی در این گفتمان را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد:

من از اطناب استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم از کلمات نامناسب استفاده کنم.

۳-۶. مادر رازدار

ج ۱۱۷ که فرزند بد گر شود نره شیر / به خون پدر هم نباشد دلیر

ج ۱۱۸ مگر در نهانش سخن دیگر است / پژوهنده را راز با مادر است

هنگامی که ضحاک قصد کشتن مرداس کرد راوی از زبان دانایی می‌گوید که فرزند هرچقدر بد باشد هرگز خون پدر را نمی‌ریزد؛ مگر اینکه رازی در این بین وجود داشته باشد که فقط مادرش از آن آگاه است. به‌خاطر اهمیت مادران در تثبیت نژاد فرزند، تر دامن خواندن زن فرزند او را نیز ناپاک‌زاده جلوه می‌دهد. واژه پژوهنده در معنای جوینده، خواهان، جاسوس، و کارآگاه («کدام است مردی پژوهنده راز / که پیماید این ژرف راه دراز») ۱۵ بار در شاهنامه آمده است. پس شاعر زیرکانه به‌گونه‌ای از کلمات استفاده کرده است که مصادیق تحت‌اللفظی بیت ۱۱۸ تابع مصادیق بافتی آن باشد و به پیام‌گیر القا کند از جمله‌ای که بیان کرده است مفهوم ناخوشایند دیگری را در نظر دارد. چرا که مثلاً بیت «بر مادر آمد پژوهید و گفت / که بگشای بر من نهان از نهفت» معنای بافتی منفی در بر ندارد. مهرآبادی (۱۳۷۹) و یغمایی (۱۳۷۲) به شرح بیت ۱۱۸ نپرداخته‌اند. بدین سان، معنای ضمنی بین‌فردی حاصل از استلزام معنایی به‌گویانه در این گفتمان این‌گونه صورت‌بندی می‌شود:

الف. من از استلزام معنایی استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم از کلمات نامناسب در مقابل شما استفاده کنم.

ب. اگر مصداق تحت‌اللفظی (رازداری مادر) معتبر باشد، آنگاه (احتمالاً) مصداق بافتی جدید (تردامنی مادر) نیز معتبر است.

در داستان پسران فریدون، فردوسی مفهوم ناپاک‌زادگی را با همین شگرد ولی با به‌واژه‌ای متفاوت این‌گونه بیان می‌کند:

ج ۳۹۰ کسی کو برادر فروشد به خاک سزد گر نخواندش از آب پاک

۳-۷. شرم

در داستان دختر اردوان و موبد، اردشیر بابکان زن دسیسه‌کارش را که از وی آبستن بود به دست وزیر خویش می‌سپارد تا بکشندش. اما وزیر عاقبت‌اندیش، او را پنهان می‌کند و برای آن که فردا نگویند همسر اردشیر از خود وزیر باردار شده بود خود را اخته می‌کند و نشانه‌اش را به خزانه‌دار دربار می‌سپارد. سال‌ها بعد، در مراسم باریابی، وزیر از آن داستان چنین می‌گوید:

ج ۶۵۵ بدو گفت کان خون گرم منست / بریده ز بن پاک شرم منست

ج ۶۵۶ بجستم ز فرمانت آزرم خویش / بریدم هم‌اندر زمان شرم خویش

واژه شرم ۱۶۳ بار در شاهنامه به معنای آزر و حیا به کار رفته است اما در اینجا واژه شرم در معنایی غیر از معنای حقیقی آن به کار برده شده است، به گونه‌ای که رابطه جایگاهی و مجاورت بین معنای تحت‌اللفظی و معنای مجازی وجود دارد. شرم در اینجا جایگاهی از بدن انسان است که عیانش باعث شرم و آزر است. این فرآیند را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: شرم یعنی جایی (مصدق بافتی) که سبب (رابطه مجاورت) شرم (مصدق تحت‌اللفظی) است. در این به‌گویی مجازی، با تغییر اسم و تمرکز بر مصداقی که بار معنایی پسندیده دارد، از بیان مصداق تابو و ناخوشایند می‌پرهیزیم. مهرآبادی (۱۳۷۹: ۷۹۴) با افزودن پسوند «گاه» رابطه مجاورت و جایگاهی را پررنگ‌تر می‌نماید: «دستور گفت: این ... شرمگاه من می‌باشد بی‌درنگ شرمگاه خود را بریدم تا کسی از برای این کار، مرا بد نگوید و به من بدگمان نگردد». بدین سان، معنای ضمنی بین‌فردی حاصل از استلزام معنایی به‌گویانه در این گفتمان این‌گونه صورت‌بندی می‌شود:

- الف. من از مجاز به‌گویانه استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم کلمات نامناسب و تابو را به کار ببرم.
ب. شرم یعنی جایی (مصدق بافتی) که سبب (رابطه مجاورت) شرم (مصدق تحت‌اللفظی) است.

۳-۸. سخت‌افزار، مهر، کلنگ، نایزه، نمد، استخوان

داستان دامادی موزه‌گر حکایت جوانی است که در نزدیکی با همسرش ناتوان بود و به تدبیر و امید مادرش با خوردن چند جام نبید کامروا شد.

ج ۶ ۳۲۱ نبودش دران کار افزار سخت (یا: فرازش نیامد بدان کار سخت) / همی زار بگریست مامش ز بخت

مادرش همیشه از شوربختی پسرش به زاری می‌گریست، چرا که سخت‌افزار انجام آن کار را نداشت. نخست، گوینده برای پرهیز از دادن اطلاعات دقیق درباره رخدادی حساس واژه مبهم کار را جایگزین می‌سازد تا خواننده برای درک مصداق بافتی مورد نظر از دانش پیش‌زمینه‌ای خود و اطلاعات بافت زبانی موجود یاری جوید. سپس به واژه سخت‌افزار؛ در این فرایند چون نام بردن اندام‌های خصوصی بدن ناخوشایند است، برای اشاره به آن از واژه‌ای به‌گویانه استفاده شده است که در سطح بالاتری از نظر مقوله‌بندی قرار دارد. در نتیجه این انتزاعی‌سازی، تأثیرات معنای منفی واژه کاهش یافته و تمرکز بر ویژگی مورد نظر گوینده - سختی - است. شاید مهرآبادی (۱۳۷۹: ۶۱) متوجه معنای تلویحی نشده است یا آگاهانه این به‌گویی را حفظ کرده است: «لیک او را بدان کار سخت دسترس نشد». بدین سان، معنای ضمنی بین‌فردی حاصل از ویژه‌سازی به‌گویانه در این گفتمان این‌گونه صورت‌بندی می‌شود:

الف. من از واژه مبهم و ویژه‌سازی به‌گویانه استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم کلمات نامناسب و تابو را به کار ببرم.

ب. با تغییر سطح مقوله، زیرمقوله عینی (اندام تناسلی) به سطح انتزاعی‌تر (سخت‌افزار) منتقل می‌شود و بار معنایی منفی آن، برجستگی خود را از دست می‌دهد.

ج ۶ ۳۲۴ مگر بشکنی امشب آن مهر تنگ / کلنگ از نمد کی کند کان سنگ

در اینجا شاعر برای حفظ انگاره اجتماعی از شگرد به‌گویی‌های استعاری سود جسته است. واژه‌های مهر و کلنگ جایگزین اسامی تابوی اندام‌های خصوصی زن و مرد شده است و ویژگی‌های مشترک بین مصداق‌های تحت‌اللفظی و مصداق‌های بافتی آن دو روشن است و از طریق قیاس درک می‌شوند. مهرآبادی (۱۳۷۹: ۷۹) در معنی این بیت نوشته: «شاید که امشب آن مهر تنگ را بشکنی. چرا که کلنگی که به سستی نمد باشد، نمی‌تواند کان سنگ را بکند». بدین سان، معنای ضمنی بین فردی حاصل از به‌گویی‌های استعاری در این گفتمان این‌گونه صورت‌بندی می‌شود:

الف. من از به‌گویی‌های استعاری استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم کلمات نامناسب و تابو را به کار ببرم.

ب. با به‌گویی‌های استعاری، ضمن کاهش بار معنایی منفی، ویژگی مورد نظر با استفاده از تعابیر کلنگ و کان سنگ - از جهت سرپوشیدگی، سختی سنگ و استحکام کلنگ - برجستگی خود را از دست می‌دهد.

ج ۶ ۳۳۳ به کار اندرش نایژه سست بود / زنش گفت کان سست خودرست بود

نخست، گوینده برای پرهیز از دادن اطلاعات دقیق درباره رخدادی حساس واژه مبهم کار را جایگزین می‌سازد تا خواننده برای درک مصداق بافتی مورد نظرش از دانش پیش‌زمینه‌ای خود و اطلاعات بافت زبانی موجود یاری جوید. سپس به‌واژه نایژه جایگزین دشواژه اندام تناسلی شده است؛ نایژه از دووند نای به علاوه پسوند تصغیر ژه (چه) تشکیل شده است و به معنی نی کوچک است. این به‌واژه جایگزین واژه تابو شده است و خواننده از مصداق تحت‌اللفظی نایژه از طریق قیاس به مصداق بافتی جدید و مورد نظر گوینده پی می‌برد. در مصرع دوم سست هم نمونه‌ای دیگر از به‌گویی استعاری است. مهرآبادی (۱۳۷۲: ۷۹) و یغمایی (۱۳۷۲) این بیت را شرح نکرده‌اند. بدین سان، معنای ضمنی بین فردی حاصل از به‌گویی استعاری در این گفتمان این‌گونه صورت‌بندی می‌شود:

الف. من از واژه مبهم و نیز به‌گویی استعاری استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم از کلمات نامناسب و دشواژه استفاده کنم.

ب. با تغییر سطح مقوله، زیرمقوله عینی (اندام تناسلی) به سطح انتزاعی‌تر (نایژه) منتقل می‌شود و بار

معنایی منفی آن، برجستگی خود را از دست می‌دهد.

ج ۶ ۳۴۶ هم‌اندر زمان لعل گشتش رخان / نمد سر برآورد و گشت استخوان!

در این بیت نیز گوینده از دادن اطلاعات دقیق درباره مصداق تحت‌اللفظی دشواژه خودداری می‌کند و آن را به استنباط شنونده وامی‌گذارد؛ تنها با برجسته‌سازی ویژگی‌های موردنظرش — نرمی در مقابل سختی — به شیوه به‌گویی استعاری بار معنایی منفی را به حاشیه می‌راند. به دیگر سخن، سازوکار به‌گویی استعاری، نیازمند مشارکت شنونده به‌عنوان حدس‌زننده مصداق بافتی است. مهرآبادی (۱۳۷۹: ۷۹) نیز رویکردی مشابه اتخاذ می‌کند، وانگهی با افزودن ضمیر اشاره آن و حرف اضافه مرکب همچون می‌کوشد خواننده را در درک آسان‌تر معنای تلویحی پیام کمک کند: «ناگهان بی‌درنگ رخسارش لالگون گشت و آن نمد سر برآورد و همچون استخوان شد». بدین سان، معنای ضمنی بین‌فردی حاصل از به‌گویی استعاری در این گفتمان این‌گونه صورت‌بندی می‌شود:

الف. من از به‌گویی استعاری استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم کلمات نامناسب و تابو را به کار ببرم.

ب. با تغییر سطح مقوله، زیرمقوله عینی (اندام تناسلی) به سطح انتزاعی تر (نمد و استخوان) منتقل

می‌شود و بار معنایی منفی آن، برجستگی خود را از دست می‌دهد.

۳-۹. گوهر نابسود

گوهر نابسوده و ناسفته در شاهنامه بارها به معنی دوشیزه به کار رفته است، مثلاً:

بتان را به شاه نوآیین نمود / که بودند چون گوهر نابسود

چو ناسفته گوهر سه دخترش بود / نبودش پسر دختر افسرش بود

دگر ایزدی هر چه بایست بود / یکی سرخ یاقوت بد نابسود

در شاهنامه نابسوده و ناسفته به معانی نو «جامه نابسود»، تراش‌نخورده «چو قوس قزح نابسود»، سوراخ‌نشده «کجا نابسوده به بند اندر است»، لمس‌نشده «یکی سرو بد نابسوده سرش» آمده است. بدین سان، معنای ضمنی بین‌فردی حاصل از به‌گویی‌های استعاری در این گفتمان این‌گونه صورت‌بندی می‌شود:

الف. من از به‌گویی‌های استعاری استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم واژگان حساس و تابو را به

کار ببرم.

ب. با به‌گویی‌های استعاری، ضمن کاهش بار معنایی منفی، ویژگی مورد نظر — دوشیزگی — برجسته

می‌شود.

۳- ۱۰. خوی بد

در جریان بیت‌های باقی‌مانده از دقیقی و به خواب فردوسی درآمدنش، شاهنامه‌پژوهان خوانش‌های گوناگونی به دست داده‌اند. «شاید اغراق نباشد اگر بگوییم با توجه به تحقیقاتی که دربارهٔ دقیقی توسی در زبان فارسی موجود است، نه تاریخ دقیق زندگانی او به دست می‌آید، نه دین او به‌درستی تبیین می‌شود و نه حتی تعداد ابیاتی که سروده و فردوسی آن را در متن شاهنامه آورده است، کاملاً مشخص است. زادگاه و وفات او مبهم است و حتی دلیل و معنای تخلص او نیز تفاوت‌هایی دارد» (دماوندی، ۱۳۸۹: ۱۵۹).

ج ۱ ۱۳۰ جوانیش را خوی بد یار بود / همه ساله با بد به پیگار بود

ج ۱ ۱۳۱ بدان خوی بد جان شیرین بداد / نبد از جوانیش یک روز شاد

آنچه از این دو بیت برمی‌آید آن است که این شاعر بخت‌برگشته به سبب خصلت ویژه‌ای که داشت همیشه با بدی در جنگ و دشمنی بود و از همین روی کشته شد. خوی بد همیشگی دقیقی چه بود؟ راست این است که نه فردوسی و نه تاریخ برای ما نگفته است مگر به دست یکی بنده بر کشته شد. وانگهی «مسئلهٔ بداخلاقی و روابط جنسی دقیقی با غلامش سخنی است که به زعم اخلاقیون امروز خوش می‌آید. از قضا، همین نکته خود نقض غرض است و بیانگر ساختگی بودن دلیل‌های مرگ دقیقی» (محمدی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۳۷). واژهٔ خوی ۹۶ بار در شاهنامه آمده است و به دو معنای عرق و رطوبت که از پوست بدن خارج شود «بشست از خوی آن پهلوان هر دو دست»، و خصلت و سرشت. این اسم بیش از ده بار با صفت بد همراه شده «بدو گفت خوی بد شهریار / درختیست خنگی همیشه بیار». اما در هیچ یک از این موارد ده‌گانه خوی بد مصداق غلامبارگی نمی‌یابد. تنها در داستان دقیقی، به سبب تعبیر پوشیده و ابهام بافتی موجود، خواننده به تصور به‌گویی فردوسی، با ویژه‌سازی خوی بد خوانشی به‌گویانه از آن با مصداق غلامبارگی به دست می‌آورد. مهرآبادی (۱۳۷۹: ۴۱) تقریباً همان پوشیده‌گویی را حفظ می‌کند «لیک آن جوان را، خوی بد بود و بدان خوی، پیوسته با این و آن در ستیز بود ... که ناگهان از برای همان خوی بد، بخت از او برگشت و در مجلس عیشی به ضرب کارد غلام خود کشته شد». بدین‌سان، معنای ضمنی بین‌فردی حاصل از ویژه‌سازی به‌گویانه در این گفتمان این‌گونه صورت‌بندی می‌شود:

الف. من از ویژه‌سازی به‌گویانه استفاده می‌کنم، زیرا نمی‌خواهم از مفاهیم تابو و نامناسب استفاده کنم.

ب. با تغییر سطح مقوله، زیرمقولهٔ عینی (غلامبارگی) به سطح انتزاعی‌تر (خوی بد) منتقل می‌شود و

بار معنایی منفی آن، برجستگی خود را از دست می‌دهد.

۴. نتیجه‌گیری

شاهنامه ستایش نامه خرد است و شناسنامه فرهنگ ایران زمین. در عین حال شاهکاری است ادبی و زبانی. یکی از ویژگی‌های زبان و بیان شاهنامه، آرمگینی و ادب زبانی فردوسی است. هرچند حکیم توس در بحبوحه جنگ، نبرد، عشق و ورزی، کینه‌توزی، رجزخوانی و مدیحه‌سرایی گاه ناگزیر از بیان مفاهیم حساس، رخدادهای تابو و مصادیق دشوازه است؛ وانگهی، فردوسی با زیرکی ذاتی و سرشت سلیم شاعرانه شگردهای به‌گویانه‌ای را به کار می‌گیرد تا موضوعات نادلپسند را پنهان کند و از تأثیرات آزاردهنده آن‌ها بکاهد.

همان‌گونه که شاهد و مثال‌های پژوهش نشان داد مراعات عفت کلام، توصیف عقیقانه صحنه‌های شهوی، و اجتناب از هتاک‌ها و پرده‌دری‌های جنسی سبب شده است در سراسر شاهنامه نشانی از دشوازه و واژگانی نیابیم که به لحاظ اجتماعی زشت، دل‌آزار، بی‌ادبانه و ممنوع باشد. در هر یک از موارد رخ داد به‌گویی، نخست مصداق‌های تحت‌اللفظی آن به‌واژه را در شاهنامه یافتیم، سپس با تصریح معنای ضمنی بین‌فردی، سازوکار به‌گویانه فردوسی را واکاوی و طبق الگوی وارن (۱۹۹۲) طبقه‌بندی کردیم. طبق یافته‌های پژوهش، سخن‌سرای بزرگ زبان فارسی، هر کجا ضرورت داستان ایجاب کرده است، ناگزیر با شگردهای به‌گویی استعاری، استلزام معنایی به‌گویانه، به‌گویی کنایی و مجازی، ویژه‌سازی به‌گویانه از طبقه راهبردهای اصلی، و واژه مبهم، اطناب به‌گویانه، و واژگون‌سازی از طبقه راهبردهای کم‌کاربردتر ادای مقصود کرده است. هرچند شگردهای یکسانی در شاهنامه به کار گرفته شده است، وانگهی بسامد آن‌ها اندکی با طبقه‌بندی وارن (۱۹۹۵) متفاوت است؛ در این بین، فردوسی بیشتر از شگرد به‌گویی استعاری و سپس واژه‌های مبهم استفاده کرده است تا معانی جدید و به‌گویانه‌ای خلق کند و خودانگاره اجتماعی خود و مخاطب را حفظ نماید. فردوسی با شگردهای گوناگون به‌گویانه، به جای بیان بی‌پرده دشوازه‌ها، با استفاده از به‌واژه‌های مستور در معنایی جدید، فرایند استخراج معنای ناخوشایند به‌وسیله دانش پیش‌زمینه‌ای و اطلاعات بافتی را بر عهده پیام‌گیر وامی‌گذارد و از بار معنایی منفی پیام می‌کاهد. این ویژگی زبانی شاهنامه و خصلت اجتماعی فردوسی هنگامی برجسته‌تر می‌شود که از سویی وسعت شاهنامه (۴۸ هزار تا ۶۰ هزار بیت) و تنگناهای واژگانی و مضمونی را در نظر بگیریم و از سویی دیگر دنیای رزم و بزم و ملزومات آن را که هر دو در شاهنامه مصادیق فراوان دارد بشناسیم. مهم‌تر اینکه با کاربرد ماهرانه دشوازه و ناسزا در متون منظوم و منثور کهن فارسی آشنا باشیم.

پانوشتها

1. R. Wardaugh
2. euphemism

۳. اثر پیروز و محرابی (۱۳۹۴: ۸۶) توجه نگارندگان را به این بخش از قابوس‌نامه جلب نمود.

4. E. Crespo Fernández
5. K. Allan & K. Burridge
6. H. Rawson
7. M. Casas Gomez
8. taboo
9. B. Warren
10. Tongan
11. Polynesian
12. R. D. Liedlich
13. Z. Fan
14. particularization
15. metaphors
16. implication
17. metonym
18. understatement (litote)
19. overstatement (hyperbole)
20. reversal
21. equative
22. contiguity
23. proximity
24. degree
25. circumlocution

۲۶. البته بیت «نیاشد جز از بی‌پدر دشمنش / که یزدان بآتش بسوزد تنش» در برخی نسخه‌ها آمده ولی در نسخه خالقی مطلق (۱۳۶۶) نیست.

منابع

- ابرمز، ام. جی (1384) فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ترجمه سعید سبزیان، تهران: رهنما.
- احمدختار، عمر (1386) معناشناسی، ترجمه حسین سیدی، مشهد: دانشگاه مشهد.
- اختیار، منصور (1348) معنی‌شناسی، تهران: دانشگاه تهران.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۱) ایران و جهان از نگاه شاهنامه، تهران: امیرکبیر.
- انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۱) فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- انوشه، حسن و دیگران (۱۳۸۱) فرهنگ‌نامه ادب فارسی، ج ۲: اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۶) تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- پیروز، غلامرضا و منیره محرابی کالی (۱۳۹۴) «بررسی معنی‌شناختی حسن تعبیرات مرتبط با مرگ در غزلیات حافظ»، ادب پژوهی، س ۹، ش ۳۳، ص ۱۰۳ تا ۱۰۱.

- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۲۰) دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، به سمایه کتابخانه زوار، تهران: سینا.
- خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۷۶) بزرگمهر بختگان، تهران: دانشنامه بزرگ جهان اسلام.
- دماوندی، مجتبی (۱۳۸۹) «نگاهی به خواب فردوسی در شاهنامه»، تاریخ ادبیات، د ۲، ش ۳، ص ۱۶۷ تا ۱۵۷.
- دهخدا، علامه (۱۳۷۷) لغت‌نامه، ج ۶، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رزمجو، آیت‌الله و لیلا بلوچ (1391)، «ترجیح دانشجویان ایرانی نسبت به کاربرد خوش‌گویی در زبان فارسی با استفاده از روش دلفی با در نظر گرفتن متغیرهای زیستی، اجتماعی، فرهنگی و تحصیلی»، زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، س 4، ش ۱، ص ۱01 تا ۱۳۴.
- رضا، فضل‌الله (۱۳۸۴) پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۸۰) فردوسی، تهران: طرح نو.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۲۰) کلیات سعدی، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران: چاپخانه بروخیم.
- سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸) دیوان سوزنی، به تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران: امیرکبیر.
- شریفی، شهلا و الهام دارچینیان (۱۳۸۸) «بررسی نمود زبانی تابو در ترجمه به فارسی و پیامدهای آن»، زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، د ۱، ش ۱، ص ۱۲۷ تا ۱۴۹.
- شریفی، محمد (۱۳۸۷) فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: معین.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (1386) قلندریه در تاریخ، تهران: سخن.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۸۵) قابوسنامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶-۱۳۸۶) شاهنامه به کوشش جلال خالقی‌مطلق، ۸ جلد، ج ۶: همکاری محمود امیدسالار، ج ۷: با همکاری ابوالفضل خطیبی، نیویورک: بنیاد میراث ایران؛ ج ۸: تهران: مرکز دائرةالمعارف اسلامی.
- فروید، زیگموند (۱۳۶۲) توتم و تابو، ترجمه محمد علی خنجی، تهران: طهوری.
- فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی (گروه واژه‌گزینی) (۱۳۹۵) فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان (دفتر چهارم)، تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی
- فضایی، یوسف (۱۳۸۷) «مفهوم تابو و اقسام آن»، جیستا، ش ۲۵۲، ص ۸۴ تا ۳۶.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۹۱) دفتر دانایی و داد (بازنویشت شاهنامه)، تهران: معین.
- محمدی، علی، انتصار پرستگاری و فهیمه ارتقایی (۱۳۹۴) «روایتی نو از تدوین حماسه ملی (شاهنامه)»، کهن‌نامه ادب پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، د ۶، ش ۲، ص ۱۱۵ تا ۱۴۵.
- مهرآبادی، میترا (۱۳۷۹) شاهنامه کامل فردوسی، ۳ جلد، تهران: نشر روزگار.
- موسوی، سجاد و ابراهیم بدخشان (۱۳۹۳) «بررسی زبان شناختی به گویی در زبان فارسی»، جستارهای زبانی، ش ۱(۱۷): ص ۲۶ تا ۶۱.
- موسوی، سجاد و ابراهیم بدخشان (۱۳۹۵) «بررسی حسن تعبیر در زبان فارسی: رویکردی گفتمانی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، ش ۶ (۱۲)، ص ۶۷ تا ۵۵.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۵) شرح جامع مثنوی معنوی، تألیف کریم زمانی، تهران: اطلاعات.
- نوروزی، علی و جمشید عباس‌زاده (1389) «حسن تعبیر در زبان و ادبیات عربی، شیوه‌ها و انگیزه‌ها»، زبان و ادبیات عربی،

شماره 3 ص ۱۴۹ تا ۱۷۴

- یغمایی، اقبال (۱۳۷۲) گفتار دهقان، تهران: توس.

- Allan, K. & K. Burrige, (1991). *Euphemism and Dysphemism: Language Used as Shield and Weapon*. New York: Oxford University Press.
- Casas Gomez, Miguel. (2009). "Towards a New Approach to the Linguistic Definition of Euphemism". *Language Sciences*. Vol. 31. Pp 725-739.
- Crespo Fernández, E. (2005). "Euphemistic strategies in politeness and face concerns". *Bibilid, Pragmalingüística*. Vol. 13. Pp. 77-86.
- Fan, Z. (2006). "The Mechanism of Euphemism: A Cognitive Linguistic Interpretation". *US- China Foreign Language*. Vol. 4. No. 7(34).
- Liedlich, R. D. (1973). *Coming to terms with language: An anthology*. New Jersey: John Wiley & Sons.
- Rawson, H. (1981). *A Dictionary of Euphemisms and Other Doubletalk*. New York: Crown Publishers, Inc.
- Wardaugh, R. (2006), *An Introduction to Sociolinguistics*. Blackwell, Oxford.
- Warren, Beatrice. (1992). "What Euphemisms Tell us about the Interpretation of Words". *Studia Linguistica*. No. 46 (2). Pp. 128-172.

